

نگاه من: ۶۴ سال طول کشید اما چه زیبا متولد شدی

نسرین الماسی



بد است که آدم مدت ها نباشد و يك دفعه بدون مقدمه سر و کله اش پیدا شود و نه بگذارد و نه بردارد نه سلامی، نه توضیحی، نه حال و احوالی دهان قلمش را باز کند و بگوید "مکرمه مرد(1)!"

قنبري را میگویم همان نقاش پیر شمالي با پیراهن سرخ گل منگولي که وقتی میخواست اسمش را پای نقاشی هایش امضا کند به جای این که بنویسد نقاشی اش میکرد .

همانی که به قول خودش اگر سواد داشت شاعر میشد .

همانی را میگویم که در 64 سالگی همچون کودکی که دزدانه دور از چشم بزرگان به قندان دستبرد میزند و هول هولکی قندی به دهان فرو میبرد، خانه را خلوت میکند، دور از چشم غیر به نقاشی میپردازد، و تا مدتها همچون راز سر به مهری آنها را بروز نمیدهد .

همانی را میگویم که نه اعتیاد و بی عملی پدر و نه کتک ها و ظلم های شوهر، نه فقر استخوان آب کن، نه مسئولیت بزرگ کردن 9 بچه و نه کار های طاقت فرسا برای لقمه ای نان نتوانست مچاله اش کند و بالاخره در 64 سالگی با نقاشی هایش بلند و رسا گفت :

"فاتح شدم / خود را به ثبت رساندم . . ." (2) و شد گل سرسبد گالری های دنیا .

همانی را میگویم که تابلوهایش را با قصه ها و غصه های دلش رنگ میزد و پر نقش و نگار میکرد و حوصله که داشت می ایستاد پای هر کدامشان و قصه اش را برایت واگویه میکرد .

همانی را میگویم که بانوی برگزیده دوازدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان شد و وقتی نقاشی هایش را در گالری های سوئد به نمایش گذاشتند و منتقدان کارهایش را با "شاگال" مقایسه کردند او بی نیاز و فارغ از تمام تحسین ها چشمانش را میچرخاند تا طرحی یا رنگی پیدا کند و آن را با قصه های دلش بیامیزد و در خیال نقاشی کند .

مکرمه یکی از زنان خوشبختی بود که توانست بخشی از رویاهایش را زندگی کند. چند درصد از زنان بدون آنکه حتی بتوانند ذره ای از خود را زندگی کنند به دنیا میآیند، در سکوت زندگی میکنند، در سکوت سرویس میدهند و در سکوت می میرند! چقدر مکرمه داشته ایم، شاعران و نویسندگان و فیلمسازان و ... بالقوه که

حضور این فرهنگ دست و پاگیر زن سنیز به آنها امکان این را نداده است که خود را با "شناسنامه 678 صادره از بخش" (3) . . . به ثبت برسانند؟

راستی اگر مکرمه در دنیای دیگری به دنیا می‌آمد، یا حداقل در سرزمینی متولد میشد که مسئولان نالایق اش این همه دور از هنر و تمدن و فرهنگ نبودند خانه اش را که تمام در و دیوار و کف و حتی خاک اندازه اش را نقاشی کرده بود نه به دست سیل که در اختیار سازمان عریض و طویلی چون سازمان میراث فرهنگی میسپردند تا حفظ شود. چه خوش باوری ابلهانه ای! مگر آنها دلشان برای کدام میراث فرهنگی تبیده است که خانه مکرمه قنبری دومی اش باشد. مگر نه این که نابخردانه می‌خواهند سدی ببندند بر دشت مرغاب تا بخشی از آثار باستانی و میراث فرهنگی ما را که میتواند مرکز تحقیقات و مطالعات تمدن جهان شود و مرکزی برای سرازیر کردن توریسم به ایران و بالطبع ممر درآمدی، زیر آب کنند و وجودش را محو کنند. همچنان که شاعران و نویسندگان و فرهیختگانش را به خیال خود از عرصه ی هستی محو میکنند، سر میبرند، در چاه میاندازند، روانه کوه و دشت و بیابان میکنند، تا در غیابشان چند روزی بیشتر خود را مضحکه خاص و عام کنند.

چه دور شدم از دنیای رنگ و زیبایی مکرمه! چشمانم را میچرخانم روی تک تک کارهایش - که حالا دیگر اندکند چون همه به فروش رفته اند -؛ روی یکی میخکوب میشوم. با بقیه فرق دارد. رنگ ها تیره اند چشم ها دریده و دو شاخ بر بالای سر! در ذهنم حک میشود. وقتی پای صحبت مکرمه مینشینم میبرسم "مکرمه شوهرت ترا خیلی کتک میزد؟" میگوید: "بلی. آن موقع ها رسم بود همه میزدند. الان هم میزنند. برای همین هم من وقتی مردها را میکشم روی سرشان شاخ دارند. من نمیخواهم شاخ داشته باشند ولی خودشون دارند. دست من نیست!"

مکرمه جان دیر متولد شدی، 64 سال طول کشید، اما چه زیبا خود را به ثبت رساندی. نام ات همیشه زنده است.

پانویس ها :

1- مکرمه قنبری، بانوی نقاش مازندرانی روز دوشنبه دوم آبان در سن 77 سالگی درگذشت. او زنی روستایی و بیسواد بود که دوران کودکی و زندگی زناشویی سختی را پشت سر گذاشته بود. او در سن 64 سالگی شروع به نقاشی کرد و در سال 1374 نخستین نمایشگاه از کارهای او در گالری سیحون برگزار شد. پس از آن در نمایشگاههای انفرادی و جمعی بسیاری شرکت داشت. در سال 2001 زن برگزیده کنفرانس پژوهشهای زنان در سوئد شد و نقاشی هایش را با مارک شاگال مقایسه کردند. او از سال گذشته بر اثر عوارض ناشی از سکته مغزی تحت درمان بود تا اینکه چند روز پیش در بابل درگذشت.

+++++

پرچیده از:

شهروند - شماره ۱۰۲۹ - ۲۸ اکتبر ۲۰۰۵ - جمعه ۶ آبان ۱۳۸۴

<http://www.shahrvand.com/FA/Default.asp?Content=NW&CD=WM&NID=71#BN1029>